

سیاست چیست؟

(تبیین دیدگاه امام خمینی)

دکتر محمدحسین جمشیدی^۱

چکیده

امام خمینی بر اساس نگرش معنوی و تعالی‌نگر خویش، به پیروی از پیشوایان معصوم و اندیشمندان مسلمان، سیاست را هدایت انسان‌ها، حفظ مصالح و تأمین صلاح و سعادت حقیقی آدمیان می‌داند. بر این اساس، سیاست هم حق همگانی است و هم مسئولیت عمومی. بدین‌سان، مجریان سیاست در اصل، تمام افراد جامعه هستند که در این امر، یعنی تدبیرسرنوشت عمومی خویش، مشارکت دارند. هدف و مقصد سیاست نیز راه بردن افراد بر مبنای عدل و عقل در مسیر کمال انسانی برای رسیدن آنها به حقوق حقه خویش و خیر و سعادت راستین است. بر این اساس، در نگاه امام خمینی اساس سیاسی بودن، یعنی قرار گرفتن در مسیر سعادت حقیقی را اصول بنیادین عقل و خرد، آزادی، هویت و استقلال، عدالت‌خواهی، معنویت، محبت و برادری و عام‌نگری تشکیل می‌دهد.

۱. استادیار پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

تاریخ دریافت: ۸۸/۱/۱۶ پذیرش نهایی: ۸۸/۳/۱۵

امام خمینی بر اساس نگرش خود نسبت به جهان هستی، جایگاه انسان و نقشی که به او محول شده است، اهدافی که آدمیان، سیاست را معطوف به آن کرده‌اند و نیز برداشت‌های کلی آدمیان، به بیان انواعی از سیاست می‌پردازد که عبارت است از:

سیاست شیطانی، سیاست حیوانی یا سیاست این جهانی و سیاست الهی. از دیدگاه امام خمینی، اسلام نه تنها دین سیاست است، بلکه تمام آن سیاست است. آمیختگی دین و سیاست در این نگاه، به شدیدترین مفهوم خود و در قالب این همانی یعنی عینیت دین و سیاست مطرح می‌شود. سیاست الهی، به وسیله پیامبران و پیروان راستین آنها و به دور از هرگونه دروغ و فریب و تزویر، به تحقق حکومت عدل و انسانی در جامعه می‌انجامد. بر همین اساس، از دیدگاه امام خمینی، همه پیامبران الهی، برای تحقق حکومت عدل مبعوث شدند و چنین حکومتی عین سیاست است. امام خمینی، خود، چنین حکومتی را در قالب جمهوری اسلامی عرضه کرد و جز آن را شایسته ندانست.

کلیدواژه‌ها

امام خمینی، سیاست، سیاست شیطانی، سیاست حیوانی، سیاست الهی، اسلام.

مقدمه

سیاست دارای مفهومی بس پیچیده و مبهم است، ولی در عین ابهام در معنا، به نوعی برای بسیاری از مردمان قابل فهم و ادراک است. در این میان، آنچه به ابهام این مفهوم کمک می‌کند و سبب فقدان ادراک صحیح سیاست می‌شود، تصویری است که از سوی نظام‌های سلطه‌گر و مستبدان و قدرتمداران، به قصد فریب مردم، استمرار سلطه ناروا و کسب مشروعیت خودشان، مطرح و با دقت و زیرکی، به اذهان عمومی القا می‌شود که در این صورت، نه تنها سلطه استبدادی بناحق ادامه می‌یابد، بلکه مفهوم سیاست نیز تحریف شده، در معنای اصلی و حقیقی‌اش به کار نمی‌رود. در مقابل، جلوگیری از تحریف مفاهیم و کاربرد صحیح آنها، مورد توجه بسیاری از اندیشمندان بزرگ قرار گرفته است. برای مثال، کنفوسیوس می‌گوید:

باید کاری کرد که واژه‌ها در معنای درست خود به کار روند. باید محتوای آنها را بازیافت؛ بگذار تا امیر، امیر باشد، پدر، پدر و انسان، انسان. اما مدام خیانت می‌شود و واژه‌ها دیگر با مدلول خود مطابقت ندارند... (یاسپرس، ۱۳۶۳: ۴۶ و ۴۷)

برلین نیز معتقد است که آشفتگی در مفاهیم، به وحشیگری در عمل منجر می‌شود: «این آشفتگی‌ها به آشفتگی فکری می‌انجامد و آشفتگی فکری هم به وحشیگری در عمل.» (مگی، ۱۳۷۸: ۲۲ و ۲۳)

در نتیجه، درمی‌یابیم که این مسئله، یعنی تبیین و روشنگری در عرصه مفاهیم و کاربرد صحیح و منطقی آنها، امری بس مهم و سرنوشت‌ساز است.

امام خمینی، بنیان‌گذار نظام جمهوری اسلامی، به مثابه رهبری انقلابی و اندیشمندی زمان‌شناس و خردمند و با دریافتی جامع از دین اسلام و با نگرشی عقلانی - دینی نسبت به سیاست و با درکی تاریخی از نیازها و تحولات جامعه و الزامات آن، به احیای نگرش اسلام

در تمام ابعاد زندگانی انسانی پرداخت. او توانست افزون بر ارائه نگرشی کلی و همه‌جانبه از اسلام ناب محمدی (ص) - به تعبیر خودش - نگرش و کنش اجتماعی و سیاسی مبتنی بر آن را نیز دنبال کند.

او اسلام ناب محمدی (ص) را به‌مثابه الگویی برتر و نگرشی جامع که بنیان خود را بر خدامحوری و یکتاپرستی استوار ساخته ساخت مطرح است، نگرشی که مبتنی بر عدل وجودی است و لذا عین عدالت می‌باشد؛ چرا که مبتنی بر عقل و حکمت است. بر همین اساس، قوانینی که از آن نشئت می‌گیرد نیز عادلانه است. به همین دلیل، وقتی از او پرسیدند که شما می‌خواهید چه نوع رژیم را جانشین رژیم شاه کنید، در پاسخ از بیان، شیوه نگرش و اهداف مورد نظرش درباره انقلاب اسلامی و نظام حاصل از آن گفت:

رژیمی که به جای رژیم ظالمانه شاه خواهد نشست، رژیم عادلانه‌ای است که شبیه آن رژیم، در دموکراسی غرب نیست. (صحیفه نور، ۱۳۶۱: ج ۳، ۱۳)

از این‌رو، او دارای دو بعد اساسی، یعنی دانش، پیش و کنش سیاسی و همگام با مقتضیات زمان است. در بعد دانش و بینش، او نه تنها دارای نگرش کلامی و فقهی است، بلکه برتر و مقدم بر آن، دارای نگرش فلسفی و حکمی است. در بعد کنش و فعل سیاسی نیز او تنها یک ایدئولوگ و رهبر انقلابی بزرگ نیست، بلکه طراح و سازنده نظامی سیاسی - اجتماعی و بیان‌کننده نظریه و دیدگاه در این باب می‌باشد.

امام خمینی نیز همانند بسیاری از اندیشمندان بزرگ، اصلاح مفاهیم و واژه‌ها و کاربرد صحیح آنها را از مسائل مهم در عرصه انسان‌سازی می‌داند. او به‌ویژه مفاهیم انسانی چون سیاست را مورد توجه و دقت خویش قرار می‌دهد و بر ادراک و کاربرد صحیح آن تأکید می‌ورزد. از منظر امام خمینی، سیاست و تدبیر امور آدمیان از آنچه در قالب راهبردها و سیاست‌های اجرایی حکومت‌های دنیوی، به‌ویژه مستبدان صورت می‌گیرد، کاملاً مجزا است... از دید او، وظیفه و کارکرد اساسی سیاست، چیزی جز هدایت آدمیان، یعنی راه بردن

انسان‌ها در مسیر هدایت و کمال جامعه و آدمیان و تأمین سعادت آنها نیست. از این‌رو، دانش سیاست نیز دانش هدایت، کمال‌جویی، تربیت، پرورش آدمیان و حذف موانع و حجاب‌ها برای رسیدن به سعادت راستین است.

بر این اساس، می‌توان امام خمینی، را یکی از احیاگران اندیشه سیاسی و عمل سیاسی اسلام دانست؛ زیرا او سیاست را که در دوران معاصر مفهومی غیرانسانی و مبتنی بر نیرنگ و مکر پیدا کرده بود، از این جایگاه دروغین برکشاند و در جایگاه راستین نشانده. از نظر او، اسلام دین انسان‌شدن است و از همین رو عین سیاست است. به بیانی دیگر، اسلام، دینی سیاسی است. مؤید این دیدگاه، تعابیری است در آثار ایشان آمده است. برای مثال، می‌فرماید:

والله اسلام، تمامش سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده‌اند. سیاست مُدُن، از اسلام سرچشمه می‌گیرد. (همان: ج ۱، ۱۰۴؛ صحیفه امام، ۱۳۷۸: ج ۱، ۲۷۰)

در نگاه او آمیختگی دین و سیاست به‌گونه‌ای است که هر کس جدایی یا مرزی میان آنها تصور کند، هیچ کدام را نشناخته است:

اسلام، دین سیاست است، قبل از اینکه دین معنویات باشد. اسلام همان طوری که به معنویات نظر دارد و همان طوری که به روحیات نظر دارد و تربیت دینی می‌کند و تربیت نفسانی می‌کند و تهذیب نفس می‌کند، همان طور [هم] به مادیات نظر دارد... (صحیفه امام، ۱۳۷۸: ج ۶، ۴۶۷)

اگر این‌گونه است، پس هدف اساسی سیاست و دین یکی است و آن، برقراری و اقامه عدل و قسط در همه ابعاد، در جامعه می‌باشد، همان‌گونه که اساس و معیار دین و سیاست نیز عدالت است:

اسلام، همان حکومت است با شئونی که دارد و احکام، قوانین اسلام و شأنی از شئون حکومت اسلام است، بلکه مطلوب است بالعرض و امور آلیه هستند که برای حکومت و اقامه عدل در جامعه وضع شده‌اند. (امام خمینی، ۱۳۷۹: ج ۲، ۴۷۲)

با چنین نگرشی است که می‌توان به معرفی و بیان مهم‌ترین مسئله انسان در عرصه

حیات جمعی، یعنی سیاست و چیستی آن دست یافت و بدین سان آن را به گونه‌ای بیان کرد که با کمک آن بتوان به سعادت راستین رسید؛ زیرا همان گونه که «فارابی» می‌گوید: «هدف از آفرینش وجود انسان، این است که به سعادت نهایی رسد...» (فارابی، ۱۹۷۱ م: ۴۶)

بر همین اساس، از دید امام خمینی، حکومت به‌عنوان دستگاه اجرایی سیاست کلی در جامعه، ابزاری است برای تحقق عدل و معنویت در جامعه و به وجود آوردن یک جامعه عادل و معتدل و عاری از انحرافات؛ چرا که اگر عدل در جامعه بنا شود، انسان در مسیر کمال و سعادت حرکت می‌کند، اما در جایی که نشان از عدالت نیست، نشان از سعادت و صلاح و خیر و راستی نیز وجود ندارد. پس سعادت انسان در گرو تحقق عدالت در همه ابعادش در جامعه است:

و انبیا اینکه دنبال این بودند که یک حکومت عدلی در دنیا متحقق کنند، برای این است که حکومت عدل اگر باشد... جامعه را مهار می‌کند و تا حد زیادی اصلاح می‌کند. (صحیفه امام، ۱۳۷۸: ج ۱۶، ۱۶۲)

حال با توجه به اهمیت ادراک مفهوم سیاست و نیز اینکه اندیشه سیاسی یک اندیشمند، ترجمان نگرش او به سیاست و شأن سیاسی انسان و وجود او در مدینه یا جامعه سیاسی است، با بیان چیستی و ماهیت، ارزش و غایت سیاست در اندیشه هر اندیشمند، نگرش سیاسی او روشن می‌شود.

با توجه به آنچه گذشت، مهم‌ترین پرسشی که در این حوزه مطرح می‌شود و ما در این جا با توجه به دیدگاه امام خمینی به آن پاسخ می‌دهیم، عبارت است از: سیاست چیست و چه ماهیتی دارد؟ سیاست در وجود انسان و جامعه انسانی چه جایگاه و ارزشی دارد و غایت و هدف سیاست چیست؟

برهمن اساس، در این نوشتار، به تبیین مفهوم سیاست از نگاهی اخلاقی و معنوی می‌پردازیم که آن را از نگرش مادی و این‌جهانی کاملاً متمایز می‌سازد و همین مسئله،

نوآوری یا بیان انگاره‌ای جدید در این پژوهش است؛ یعنی دریافت حقیقت سیاست با نگرش معنوی و باور به اخلاق متعالی با توجه به نکات و بیانات پراکنده امام خمینی که به‌نوعی بازسازی منطقی نگرش یا نظریه در این عرصه بر مبنای آثار امام خمینی است.

مفهوم سیاست

سیاست، مصدری است از ریشه (س و س) و در لغت و اصطلاح، دارای مفاهیم مختلفی است که سه مورد زیر حائز اهمیت می‌باشد:

۱. السیاسة: القیام علی الشی بما یصلحه. (طریحی، ۱۳۷۸: ج ۴، ۷۸)
سیاست: پذیرش مسئولیت چیزی به منظور اصلاح و به سامان آوردن آن.
۲. السیاسة: هی استصلاح الخلق بارشادهم بما یصلحهم. (خلیل جر: السیاسة)
سیاست: به سامان آوردن مردم از طریق ارشاد آنان مصلحتشان.
۳. استصلاح الخلق بارشادهم الی الطریق المنجی فی العاجل أو الآجل. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: سوس)
سیاست اصلاح مردم از طریق راهنمایی و ارشاد آنان به راه‌هایی‌بخش در دنیا و آخرت است (حال و آینده).

این معانی، همه به نوعی، تدبیر امور عمومی را همراه با نوعی جهت‌گیری می‌رسانند که در مفهوم غربی آن که از کلمه پلیس^۱ گرفته شده، مندرج نیست. در زبان‌های غربی، این مفهوم صرفاً بیانگر اداره و تدبیر امور است و حول و حوش قدرت یا قدرت سیاسی یا دولت افزون بر معانی تدبیر و اداره یا حکومت می‌چرخد، درحالی‌که در زبان‌های فارسی و عربی، نوعی جهت‌گیری به سمت اصلاح و کمال و تأمین مصالح، در این مفهوم مندرج است. که این‌گونه نگرستن به این مفهوم، بی‌تأثیر از نگرش به کاربرندگان این واژه نبوده است.

^۱ . polis

در نگرش فیلسوفان کلاسیک غربی، سیاست به نوعی با فضیلت مبتنی بر دانش پیوند داشته است و در نگاه افرادی چون افلاطون و ارسطو، سیاست با حکمت و آگاهی مورد نظر آنها درهم می‌آمیزد و نوعی نزدیکی با نگرش شرقیان نسبت به سیاست را ایجاد می‌کند، هرچند در اینجا، فضیلت، با فضیلت شرقی که معنویت و اخلاق متعالی محض است، عده بسیار کمی هستند که می‌توانند سیاستمدار باشند. او می‌گوید:

این عده قلیل را - خواه فرمانروایی ایشان بر مردم با میل و اختیار مردم باشد و خواه برخلاف میل مردم و خواه از روی قانون اساسی مدونی فرمان برانند و خواه بی‌قانون و خواه تنگدست باشند و خواه توانگر - فقط بدین شرط مردان سیاسی به معنی راستین خواهیم شمرد که فرمانروایی ایشان از روی دانش و هنر صورت گیرد... (افلاطون، ۱۳۶۵: ج ۵، ۱۶۲۱)

او در نهایت بیان می‌دارد:

غایت هنر بافندگی سیاسی که وظیفه‌اش به هم بافتن ارواح شجاع و خویشتن‌دارست، هنگامی صورت عمل می‌پذیرد که هنر شاهانه آن دو را به‌وسیله دوستی و سازگاری به هم ببیوندد و بدین سان، بهترین و گرانبهارترین بافته‌ها را آماده کند و همه افراد جامعه را... زیر آن گرد آورد و با توجه به حد‌اعلای سعادت‌ی که ممکن است نصیب جامعه‌ای شود، فرمان بدهد و حکم برانند و نگذارد که به سعادت جامعه نقصی راه یابد. (همان: ۱۶۳۹)

ارسطو نیز درباره هدف سیاست می‌گوید:

«... آن جامعه‌ای که بالاتر از همه و فراگیرنده همه جوامع دیگر است، خیر برین را می‌جوید و [این گونه] جامعه است که شهر یا اجتماع سیاسی نام دارد...». (ارسطو، ۱۳۷۱: ۱)

این در حالی است که در نگرش مسلمانان به‌ویژه فلاسفه، سیاست با مفهوم کامل و جامع فضیلت، قرین و راه رساندن انسان به سعادت حقیقی است و تنها با آگاهی و حکمت، از سیاست مدرن جدا نمی‌شود بلکه اساساً با معنویت و امر متعالی همراه می‌گردد و دارای

جهت‌گیری به سوی آخرت و سعادت قصوی است، همان‌گونه که فارابی آن را راه و دانش رسیدن به سعادت (فارابی، ۱۹۹۵: ۴۶) و فضیلت می‌داند یا غزالی می‌نویسد: «و سیاست در استصلاح مردمان و نمودن بدیشان راه راست را که نجات‌دهنده است در دنیا و آخرت...» (غزالی، ۱۳۵۱: ج ۱، ۵۵)

شهید سید محمدباقر صدر در این باره معتقد است:

وانگاه که من واژه سیاسی (سیاست) را به کار می‌برم، هرگز مفهومی از آن، که در این روزگار در اذهان مردم رایج است و در مخفی‌کاری و دغل‌بازی خلاصه می‌شود نیست، بلکه منظور من، مفهوم حقیقی آن است که از هر گونه پنهان‌کاری و دغل‌بازی مبرا است. (صدر، بی‌تا: ۶۳)

به این ترتیب می‌توان سه نگاه کلی به سیاست را مطرح کرد:

۱. نگرش مدرن که با تکیه بر واقع‌گرایی محض و دنیاگرایی و بینش مادی سیاست مدیریت توانمند، از هر ابزاری برای رسیدن به هدف بهره می‌گیرد. این نگرش تا حدودی با دید یونان باستان و مفهوم پلیس هماهنگی دارد.

۲. نگرش فیلسوفان کلاسیک غرب چون افلاطون و ارسطو که سیاست به مفهوم مدیریت را با دانش و فضیلت مورد نظر خویش می‌آمیزند و به آن رنگ معنوی می‌دهند.

۳. نگرش شرقیان به‌ویژه ایرانیان و مسلمانان این است که سیاست با اخلاق متعالی، معنویت، اشراق، هدایت، نجات و رسیدن به سعادت درهم آمیخته است و لذا سیاست فضیلت است.

نگاه امام خمینی در چارچوب نگرش سوم قرار می‌گیرد؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد، او محقق و اندیشمندی دینی و اخلاقی است و در نگاه او، سیاست نمی‌تواند جدا از اخلاق متعالی و معنویت باشد.

همچنین نکته قابل توجه اینکه در نگرش اندیشمندان مسلمان، سیاست یا به تعبیر فارابی، همان حکمت عملی یا حکمت مدنی است که مشتمل بر اخلاق، فلسفه سیاسی، علم سیاست و دانش کلام و دانش فقه - به‌طور کلی - است یا به تعبیر ابن سینا که تحت تأثیر

ارسطو واقع است، بخشی از حکمت عملی یا همان تدبیر مدینه می‌باشد. امام خمینی نیز با قائل بودن به دوگانگی حکمت نظری و حکمت عملی، سیاست را از مقوله حکمت عملی می‌داند و حکمت عملی، بیان راهکارها و ارزش‌ها و چگونگی تحقق آنهاست. از این‌رو، نگاه امام خمینی به سیاست، از نگاه مدرن به سیاست جدا می‌گردد و تبدیل به ارزش می‌شود و با فضیلت پیوند می‌خورد.

مفهوم سیاست در اندیشه امام خمینی

امام خمینی به لحاظ اندیشه‌ای و فکری، دارای نگرشی حکمی - عرفانی و دینی است. بنابراین، معنویت و ارزش‌های معنوی و اخلاق متعالی و انسان شدن، برای او از مسائل اساسی حیات و زندگانی انسان است. او با اعتقاد به توحید و عدل وجودی، همه چیز را در سایه این اعتقاد خویش و در راستای انسان‌سازی در سایه توحید تفسیر می‌کند. باور امام به جامعیت اسلام و رهایی‌بخشی آن، ارتباط تنگاتنگ زندگی در دنیا و آخرت را نشان می‌دهد. از این‌رو، اسلام برنامه جامع شدن انسان در عرصه فردی و اجتماعی، دنیایی و اخروی است. بنابراین، سیاست در متن اسلام است و اسلام با همه ابعادش، دینی سیاسی و اجتماعی است و سیاست مطرح در آن، سیاستی ارزشی و معنوی است؛ چون هدف اسلام، ساختن انسان در همه ابعاد وجودی‌اش است. به همین دلیل امام خمینی توجه و عنایت خاصی به مفهوم سیاست و ادراک صحیح آن دارد. در مجموعه ۲۲ جلدی صحیفه امام، سیاست به صورت مجرد، ۵۸۹ بار و با مشتقاتش ۷۴۷ بار تکرار شده است. (ر.ک: صحیفه امام)

نگرش امام خمینی به مفهوم و معنای سیاست، مرتبط با نگرش او به مسائلی چون شناخت هستی و انسان، ابعاد وجودی او، ضرورت رهایی‌بخشی به سوی سعادت راستین و حقیقی از طریق تهذیب، سلوک، تزکیه، ضرورت تعلیم و تربیت (آموزش کتاب و حکمت و آنچه که باید بدانند)، ارتباط کلی انسان با جهان هستی، به‌ویژه با انسان‌های دیگر،

برخورداری او از یک سرنوشت مشترک جمعی و در نتیجه، بروز و ظهور سیاست در بین انسان‌ها و در مدینه یا جامعه بشری است. بنابراین در نگرش امام خمینی، سیاست همان: «راه بردن جامعه به موازین عقل و عدل و انصاف و...» است. (همان: ج ۲۱، ۴۰۵)

از این منظر، در واقع می‌توان گفت که در گسترده‌ترین معنا، سیاست عبارت است از اداره امور عمومی جوامع بشری یا به بیانی دیگر، امور سیاسی و تعیین جهت مسائل سیاسی کشور با شرکت تمام افراد جامعه، برای بهره‌مندی از حقوق حقه خود. در این بیان، سیاست به منزله مدیریت و تدبیر عمومی و اجتماعی یا دانش تدبیر و اداره کردن در نظر گرفته شده و محدوده سیاست، مسائل کشور و امور عمومی است. به طور کلی، مجریان سیاست تمام افراد جامعه هستند یا حداقل تمام افراد جامعه، در این امر، یعنی مدیریت و تدبیر عمومی، مشارکت دارند. هدف و مقصد نیز روشن است و آن، رسیدن افراد جامعه به حقوق حقه یا راستین خویش است. بنابراین:

۱. سیاست اداره کردن یا تدبیر امور عمومی و تعیین جهت مسائل کشور است؛

۲. دامنه سیاست محدود به امور عمومی و مسائل کشور است؛

۳. مجریان سیاست، تمام افراد جامعه هستند یا سیاست با مشارکت تمام آنها صورت

می‌گیرد؛

۴. هدف و مقصد سیاست، راه بردن افراد بر مبنای عدل و عقل است.

۵. سیاست اداره یا تدبیر امور است، و حوزه‌ای بسیار گسترده دارد.

بنابراین، امام خمینی در جایی دیگر، به بیان مصادیق و اهداف این تدبیر اشاره دارد. در

این نگاه، سیاست عبارت است از:

اجرای قوانین بر معیار قسط و عدل و جلوگیری از ستمگری و حکومت جائزانه و بسط عدالت فردی و اجتماعی و منع از فساد و فحشا و انواع کج‌روی‌ها، اتّامین و حفظ آزادی بر معیار عقل و عدل و استقلال و خودکفایی و جلوگیری از استعمار و استثمار و استعباد و حدود و قصاص و تعزیرات بر میزان عدل، برای جلوگیری از

فساد و تباهی یک جامعه، و سیاست و راه بردن جامعه به موازین عقل و عدل و انصاف. (همان: ۴۰۵)

آنچه در این بیان حائز اهمیت است، مبنا و اساس سیاست می‌باشد که در تعاریف رایج، کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. از دید امام خمینی، مبنا و اساس سیاست را دو چیز تشکیل می‌دهد: ۱. عدالت؛ ۲. عقل و تمام مصادیق، روش‌ها، برنامه‌ها و نتایج سیاست در عرصه ادراک و عمل، بر چنین مبنایی مهم استوار می‌گردد.

بنابراین، هرچند در اساس سیاست، روابط و مناسبات خاص و تدبیر امور جامعه است، ولی در تبیین امام از سیاست، آنچه حائز اهمیت است، این است که: اولاً این مناسبات و تدابیر امور جامعه، دارای دو معیار و مبنای روشن، یعنی عقل و عدل است.

ثانیاً هدف اصلی آنها جلوگیری از پیدایش مفسده و خروج از دایره فطرت انسانی است. بر همین اساس، او در تعریفی دیگر از سیاست، در عین اینکه آن را به مثابه دانش یا هنر یا فن بررسی روابط و مناسبات خاص در نظر می‌گیرد، به هدف اساسی آن، یعنی جلوگیری از مفساد و به عبارت دیگر، رعایت مصالح توجه دارد و می‌فرماید:

مگر سیاست چی است؟ روابط ما بین حاکم و ملت، روابط ما بین حاکم با سایر حکومت‌ها - عرض می‌کنم که - جلوگیری از مفسادی که هست، همه اینها سیاستی است که هست. (همان: ج ۳، ۲۲۷)

این تعریف از سیاست به مثابه یک هنر یا دانش یا معرفت، به جهت‌گیری اصلی آن، یعنی جلوگیری از مفساد یا به عبارت دیگر، رعایت و تحقق مصالح، توجه دارد. این است که می‌بینیم امام خمینی به جهت‌گیری و ارزشی بودن سیاست، توجه بسزایی دارد. بنابراین سیاست یک علم، هنر، معرفت، فعل، کنش یا یک مفهوم و لفظ خنثی نیست که صرفاً بیانگر تدبیر کردن یا اداره کردن و مدیریت و... باشد، بلکه دارای جهت‌گیری مشخصی است و جهت‌گیری آن نیز به سمت سعادت می‌باشد. در نتیجه، از منظر امام خمینی:

۱. سیاست مفهومی است که بر کنش و دانش مرتبط با آن کنش دلالت دارد؛
۲. سیاست تدبیر کردن یا اداره مدبرانه امور عمومی است؛
۳. سیاست دارای جهت‌گیری و سمت‌گیری مشخصی است؛
۴. جهت‌گیری و سمت‌گیری سیاست، متوجه کمال و سعادت انسان است. ایشان در جایی دیگر، این موضوع را به وضوح مورد بررسی قرار می‌دهد:

سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه برد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست، صلاح ملت هست، صلاح افراد هست و این مختص به انبیاست؛ دیگران این سیاست را نمی‌توانند اداره کنند. (همان: ج ۱۳، ۴۳۲)

سیاست، موضوعی همگانی، همیشگی و مربوط به همه افراد و اعصار است. بر این اساس، در سیاست، حضور تمام افراد جامعه مورد نظر است و حکومت به آرای عمومی متکی است و نهادهای حکومتی، از جانب مردم تعیین می‌شود. با چنین ادراکی از سیاست است که در عرصه عمل و کنش جمعی، با تحقق سیاست عادلانه، در محیطی آرام، امکان برخورد اندیشه‌ها، اصلاح، رشد و توسعه سیاسی جامعه امکان‌پذیر می‌شود. در این نگاه، این‌همانی و یکسانی دیانت و سیاست، به‌وضوح آشکار می‌گردد؛ زیرا هر دو یک هدف و جهت را نشان می‌دهند و تعقیب می‌کنند و آن، ساختن و اصلاح انسان و جامعه انسانی است. این است که می‌بینیم امام خمینی در جای دیگری، دیانت را با سیاست تعریف کرده‌است:

دیانت همان سیاستی است که مردم را از اینجا حرکت می‌دهد و تمام چیزهایی که به صلاح ملت است و به صلاح مردم است، آنها را از آن راه می‌برد که صلاح مردم است که همان صراط مستقیم است. (صحیفه نور، ۱۳۶۱: ج ۱۳، ۲۸۳)

پس اگر دیانت سیاستی است که انسان را در مسیر صراط مستقیم پیش می‌برد، می‌توان دریافت که سیاست نیز اگر انسان را در چنین مسیری پیش برد، عین دیانت

است. به طور کلی، در نگاه امام خمینی سیاست بخشی بسیار مهم از حکمت عملی است که در عرصه نظر و مفهوم‌شناسی، دغدغه اصلی آن، کسب معرفت نسبت به مصالح عمومی، بر مبنای تعاون، بقای نوع انسان و رفاه در زندگی این‌جهانی آنان و مهم‌تر از آن، تأمین سعادت اخروی و آن‌جهانی است. در عرصه عمل آنگاه که سیاست را به‌مثابه یک کنش و فعل نیز بدانیم، سیاست عبارت است از: تهذیب اخلاق و سلوک با دیگران و انجام افعال نیک که به مصلحت مردم است و سعادت دو جهانی آنها را تأمین می‌کند.

از این روی، امام خمینی بر اساس نگرش معنوی خویش، سیاست را هدایت جامعه، حفظ مصالح و تأمین صلاح و سعادت حقیقی آن می‌داند و چنین سیاستی را هم از شئونی می‌داند که برای پیامبر اسلام ﷺ با لفظ سیاست ثابت شده و هم جزء اهدافی می‌داند که پیامبر اکرم ﷺ برای تحقق آن، به پیامبری مبعوث شده است:

و اما سیاست به معنای اینکه جامعه را راه برد و هدایت کند به آنجایی که صلاح جامعه و صلاح افراد هست، این در روایات ما برای نبی اکرم ﷺ با لفظ «سیاست» ثابت شده است... در آن روایت هم هست که پیغمبر اکرم ﷺ مبعوث شد که سیاست امت را متکفل باشد. (صحیفه امام، ۱۳۷۸: ج ۱۳، ۴۴۱)

گاه امام از این نوع سیاست که راه بردن انسان‌ها در مسیر هدایت و کمال و سعادت است، به‌عنوان سیاست اسلام یاد می‌کند و آن را به رسول خدا ﷺ منتسب می‌کند و قائل به تحقق آن توسط ایشان است. برای مثال، در جایی می‌فرماید: «پیامبر اسلام ﷺ تمام عمرش در امور سیاسی بود. تمام عمرش را صرف کرد در سیاست اسلامی و حکومت اسلامی تشکیل داد.» (همان: ج ۱۵، ۱۱) یا در بیانی دیگر، مسجدالنبی و مدینه را مرکز سیاست اسلامی می‌داند: «و مسجدالنبی مرکز سیاست اسلامی بوده است و ثقل قدرت اسلامی.» (همان: ج ۱۶، ۳۸۸) در جایی دیگر نیز حج یا عبادت دسته‌جمعی مسلمانان در مکه را به‌عنوان سیاست اسلامی یا مصداقی از سیاست اسلامی در نظر می‌گیرد: «سیاست حج، سیاستی نیست که ما درست کرده باشیم؛ حج، سیاست اسلامی است.» (همان: ج ۱۹، ۳۱۹)

لازم به یادآوری است که در این گونه بیانات و سخنان، سیاست همراه با پسوند اسلامی آمده است که از سویی می‌تواند بیانگر سیاست مورد پذیرش اسلام باشد، بدین معنا که مکتب اسلام، سیاستی خاص را پذیرفته است و از این منظر، سیاستش با بسیاری از مکاتب دیگر تفاوت دارد و این سیاست، سیاست راستین و حقیقی است، از سوی دیگر، مفهوم سیاست در اینجا، به نوعی غیر از سیاست به مفهوم مورد بحث است؛ بدین معنا که سیاست در اینجا، به مفهوم روش، راهبرد و استراتژی می‌تواند باشد یا به بیانی دیگر سیاست در این نگاه، کنش‌ها و اعمالی است که در جهت تحقق سیاست برتر و علیا، یعنی هدایت انسان به سوی صلاحش و به سوی سعادت صورت می‌گیرد و در نتیجه، تشکیل حکومت یا مناسک حج و نظایر آن، از سویی نمونه‌های گوناگون این کنش‌ها و اعمال انسانی - سیاسی است و از سوی دیگر، مصادیقی از سیاست به مفهوم عام و کلی آن که همان رهبری و هدایت انسان به سوی سعادت حقیقی است.

به این ترتیب نگاه امام خمینی اساس سیاسی بودن، یعنی قرار گرفتن در مسیر سعادت حقیقی را چند اصل بنیادین تشکیل می‌دهد که عبارتند از:

۱. توحید؛
۲. عقل و خرد؛
۳. عدل و جودی؛
۴. آزادی و اختیار؛
۵. استقلال و برخورداری از هویت؛
۶. عدالت‌خواهی؛
۷. معنویت؛
۸. محبت و برادری؛
۹. عام‌نگری.

مبنا بودن عدل و عقل به عنوان دو رکن اساسی سیاست، بارها مورد توجه امام خمینی بوده است. برای نمونه، در وصیتنامه سیاسی - الهی خویش آورده است:

اجرای قوانین... آزادی بر معیار عقل و عدل و استقلال... بر میزان عدل برای جلوگیری از فساد و تباهی یک جامعه، و سیاست و راه بردن جامعه به موازین عقل و عدل و انصاف و صدها از این قبیل، چیزهایی نیست که با مرور زمان در طول تاریخ بشر و زندگی اجتماعی کهنه شود. (همان: ج ۲۱، ۴۰۵)

آزادی و استقلال و عام‌نگری و دیگر اصول نیز بارها مورد نظر او قرار گرفته است. برای نمونه، ایشان در یکی از مباحث خود می‌فرماید: «سیاست ما همیشه بر مبنای حفظ آزادی و استقلال و حفظ منافع مردم است که این اصل را هرگز فدای چیزی نمی‌کنیم.» (همان: ج ۴، ۳۶۴)

بنابراین، حفظ آزادی‌های عمومی، برابری منطقی، استقلال و هویت عمومی جامعه، عام‌نگری یا ترجیح مصالح عمومی بر منافع شخصی و بالاتر از آن، برادری، از اهم بنیان‌های سیاسی بودن از دیدگاه امام خمینی است.

انواع سیاست از دیدگاه امام خمینی

همان‌گونه که بیان شد سیاست در نگاه و اندیشه و سیره امام خمینی راه بردن و هدایت انسان‌ها به سوی سعادت و کمال، یعنی آنچه در دنیا و آخرت به صلاح اوست، می‌باشد و در اصل مفهوم سیاست، افاده دیگری نمی‌کند، اما باید دانست که سیاست پیش از آنکه موضوع معارفی چون سیاست مدن یا حکمت عملی یا حکمت مدنی یا علم سیاست قرار گیرد، نوعی خطامشی، شیوه سلوک، کنش، رفتار، فعل، حالت و گاه نوعی هنر است و بر اساس نوع جهت‌گیری و هدفی که سیاست در راستای آن هدف و جهت تحقق می‌یابد، رنگ و ماهیت خاصی به خود می‌گیرد، به گونه‌ای که می‌توان سیاست را خطامشی یا شیوه سلوک و رفتار بدانیم یا آن را کنش، فعل یا پراکسیس قلمداد کنیم یا به عنوان حالت یا ملکه و...

از آن نام ببریم یا آن را نوعی رهیافت، راهبرد و نظایر آن بدانیم و حتی گاه آن را در قلمرو هنر، ذوق، شمّ و... به شمار آوریم؛ زیرا سیاست هر چه باشد، مسئله‌ای است انسانی و به انسان بازمی‌گردد.

وقتی می‌گوییم سیاست مسئله‌ای است انسانی، بدین معناست که از اراده انسان برمی‌خیزد و حاصل کاربرد عقل و اختیار (آزادی) اوست و با انگیزه‌ها و علایقش ارتباط دارد. از این‌رو، سیاست، کنش، خطمشی، هنر و فن ارادی انسان است که به امور جمعی یا سرنوشت مشترک او مربوط می‌شود. پس، سیاست یعنی تصمیم‌گیری و انتخاب آدمیان خواه در امور فردی و خواه در امور مشترک و عمومی، تابع علل و عوامل متعددی است.

این علل و عوامل، در سه بعد اساسی اندیشه و نگرش انسان، عواطف و احساسات او و عمل و کنش او ریشه دارد. اندیشه و نگرش آدمی بیانگر وجودشناسی، معرفت‌شناسی و نگرش به انسان در کلیت هستی، ارزش‌شناسی و فلسفه اخلاق و به طور کلی، جهان‌نگری اوست. پس گاه تنوع سیاست به تنوع جهان‌نگری، معرفت‌شناسی و نگاه آدمی به انسان و ارزش‌ها برمی‌گردد و از آنجایی که جهان‌نگری‌ها در کلیت خود متعدد هستند، می‌توان از انواع سیاست سخن به میان آورد. این امر به‌ویژه درباره اندیشمندان بزرگ که بر اساس جهان‌بینی خاصی به تبیین و بررسی سیاست می‌پردازند، حائز اهمیت است. برای نمونه، با نگاه به کتاب‌هایی چون *السیاسة المدنیة* یا *آراء اهل المدینة الفاضلة* اثر ابونصر فارابی، در می‌یابیم که او سیاست فاضله خود را بر اساس جهان‌بینی خاصی، یعنی جهان‌بینی توحیدی و عدل کلی در هستی بنیان می‌نهد که بر این اساس، تحقق چنین سیاستی جز با چنین نگرش و جهان‌بینی امکان‌پذیر نخواهد بود. (رک: فارابی، ۱۹۹۱م/ ۱۳۷۶)

بر همین اساس، متفکران و اندیشمندان بزرگ با توجه به نگاهی که به جهان‌بینی خاص خود و دیگر جهان‌بینی‌های متقابل داشته‌اند، به تقسیم‌بندی سیاست‌ها پرداخته‌اند. این موضوع هم درباره اندیشمندان مسلمان و هم درباره دیگر اندیشمندان صادق است. برای

مثال، ابن خلدون در *المقدمه*، بر حسب مبنای انواع قوانین، به بیان سه نوع سیاست: سیاست

الدینیة، سیاست العقلیه و سیاست المدنیة می‌پردازد. (ابن خلدون، ۲۰۰۰م: ۲۲۶)

عواطف و کنش انسان‌ها نیز در ایجاد تنوع در سیاست نقش دارد. همچنین اهداف سیاستمداران و حاکمان و رهبران جوامع تحت تأثیر عواطف و احساسات آنها، نوع رفتارشان و نیز بینش و نگرش آنها، در ایجاد این تنوع، نقش اساسی دارد.

بنابراین، با توجه به اینکه سیاست امری است انسانی و انسان دارای اهداف، انگیزه‌ها، عواطف، احساسات و خواسته‌ها و رفتار گوناگونی است، سیاست نیز تنوع می‌یابد. پس اصل سیاست ثابت است، اما آدمیان به آن تنوع می‌دهند و از این مسئله انسانی که همانا هدایت و حرکت به سوی سعادت و کمال است، انگاره‌های گوناگونی می‌سازند که اندیشمندان در پی بررسی این انگاره‌ها هستند. در واقع، آنگاه که از تنوع و گونه‌های سیاست سخن به میان می‌آید، سخن از تنوع برداشت‌ها و انگاره‌هاست.

امام خمینی بر اساس نگرش خود نسبت به جهان هستی و جایگاه انسان در آن و نقشی که به او محول شده است و اهدافی که آدمیان سیاست را معطوف به آن کرده‌اند و نیز انگاره‌ها و برداشت‌های کلی که انسان‌ها در جوامع به‌ویژه جامعه معاصر از آن ساخته‌اند، به بیان انواعی از این برداشت‌ها و انگاره‌های موجود، بر اساس زبان و بیان خود می‌پردازد.

بر این اساس، با توجه به اهداف سیاستمداران، انواع سیاست یا به بیان بهتر، انواع انگاره‌هایی که از سیاست، در جوامع معاصر بشری وجود دارد، عبارتند از:

۱. سیاست شیطانی؛

۲. سیاست حیوانی؛

۳. سیاست الهی.

سیاست شیطانی یا سیاست فاسد

منظور از سیاست شیطانی، نوعی عملکرد یا کنش یا رفتاری در حوزه امور عمومی و سیاسی است که مبتنی بر التواء و افتراء (صدر، ۱۴۰۴: ق: ۴۴) و دروغ و فریب می‌باشد. امام خمینی در بیان این نوع سیاست می‌فرماید:

البته سیاست به آن معنایی که اینها می‌گویند که دروغ‌گویی، با دروغ‌گویی، چپاول مردم، با حيله و تزوير و ساير چیزها، تسلط بر اموال و نفوس مردم، این سیاست هیچ ربطی با سیاست اسلامی ندارد؛ این، سیاست شیطانی است... سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست، صلاح ملت هست، صلاح افراد هست... (صحیفه امام، ۱۳۷۸: ج ۱۳، ۴۳۲)

به‌طور کلی، سیاست شیطانی چند ویژگی اساسی دارد که عبارتند از:

۱. دروغ؛ یعنی دروغ‌گویی و ناراستی یا عدم صداقت در گفتار؛
۲. فریب و حيله یا نیرنگ و سلطه بر مردم از طریق فریب یا به بیان بهتر، عوام‌فریبی و مردم‌فریبی؛
۳. تزوير، ظاهرگرایی و ریا؛
۴. سلطه هوای نفس و امیال فردی و مادی؛
۵. راست‌نمایی؛ یعنی کارکرد دروغین را راست نشان دادن؛
۶. استبداد و دیکتاتوری.

امام خمینی در بیان این نوع از سیاست گفته است:

مرحوم آقای کاشانی را که تبعید کرده بودند به خرم‌آباد و محبوس کرده بودند و در قلعه فلک‌الافلاک... مرحوم حاج آقا روح‌الله گفتند که من از این رئیس ارتش که در آنجا بود، خواهش کردم که من را ببرد خدمت مرحوم آقای کاشانی، قبول کرد... آن شخص شروع کرد صحبت کردن و رو کرد به آقای کاشانی که آقا شما چرا

خودتان را... به زحمت انداختید؟ آخر شما چرا در سیاست دخالت می‌کنید؟
سیاست شأن شما نیست... آقای کاشانی فرمودند... اگر من دخالت در سیاست
نکنم، کی دخالت بکند؟ (همان: ج ۱۳، ۴۳۰)

در ابتدا می‌توان گفت که امام خمینی در این کلام دو گونه از سیاست را در نظر دارد:
اولی همان است که شأن انسان‌های حق طلب و عدالت‌خواه نیست و این انسان‌ها نمی‌باید در
آن دخالت کنند و نمی‌کنند و دیگری سیاستی است که اگر این‌گونه انسان‌ها در آن دخالت
نکنند، دیگری نیز دخالت نخواهد کرد و در آن وارد نخواهد شد؛ چرا که شأن اینها، دخالت در
این گونه سیاست است. سیاست نوع اول از نگاه امام، سیاست شیطانی نامیده می‌شود. حال
باید دید معیارها و شاخص‌های این نوع سیاست چیست؟ این شاخص‌ها و معیارها از نگاه امام
خمینی به اختصار عبارتند از:

۱. دروغ گفتن به مردم و راست‌نمایی؛

۲. چپاول اموال مردم؛

۳. تسلط بر نفوس مردم با حيله و تزوير؛

۴. خدعه، فریب، نیرنگ و پدرسوختگی؛

۵. تزویر و ریا و ظاهرسازی؛

۶. استبداد و دیکتاتوری.

برای مثال، ایشان می‌فرماید:

آمد یک نفر از اشخاصی که میل ندارم اسمش را بیاورم، گفت: آقا! سیاست عبارت
است از دروغ گفتن، خدعه، فریب، نیرنگ، خلاصه، پدرسوختگی است!... گفتم: ما
از اول وارد این سیاست که شما می‌گویید، نبوده‌ایم. (همان: ج ۱، ۲۶۹)

امام خمینی در عبارت دیگری، ویژگی‌های این نوع سیاست را این‌گونه معرفی می‌کند:

یک قصه هم من خودم دارم. وقتی که ما در حبس بودیم و بنا بود که حالا دیگر از
حبس بیرون بیاییم و برویم قیصریه و در حصر باشیم، آن رئیس امنیت آن وقت...

گفت که: آقا! سیاست عبارت از دروغ‌گویی است، عبارت از خدعه است، عبارت از فریب است، عبارت از پدرسوختگی است؛ این را بگذارید برای ما. من به او گفتم: این سیاست مال شماسست... البته سیاست به آن معنایی که اینها می‌گویند که دروغ‌گویی، با دروغ‌گویی، چپاول مردم و با حيله و تزوير و ساير چيزها، تسلط بر اموال و نفوس مردم، این سیاست هيچ ربطی به سیاست اسلامی ندارد؛ این، سیاست شیطانی است... (همان: ج ۱۳، ۴۳۱)

آن رهبر فرزانه، مقصد و هدف اصلی نهضت و انقلاب اسلامی ایران را مقابله با طاغوت (فرد مستبد و خودمحور) می‌داند و می‌فرماید: «این تحولی که الان در کشور ما هست، همه‌اش روی این مقصد است که از اول فریادشان بلند بود که ما اسلام را می‌خواهیم، طاغوت را نمی‌خواهیم». (صحیفه نور: ج ۱۰، ۲۳۳) و یا:

طاغوت برای خاطر اینکه پسر کی بود و نوه کی بود که نبود، برای اعمالش بود، اگر اعمال ما هم یک اعمال طاغوتی باشد، برای خود باشد، نه برای ملت، دعوا بکنیم سر خودمان، نه برای مصالح ملت، این، همان طاغوت است. منتها به یک صورت دیگری در آمده، اما طاغوت است. طاغوت هم مراتب دارد. یک طاغوت مثل رضاخان و محمدرضا و یک طاغوت هم مثل کارتر و امثال آنهاست، یک طاغوت هم مثل ماهاست. (همان: ج ۱۳، ۷۵)

همچنین درباره علل سقط شاه می‌فرماید:

فقط آن رده‌های بالای ارتش و قوای انتظامی؛ باقی را دیگر به هیچ نمی‌گرفتند نه ادارات و نه ارتش. آن رده‌های پایین، نه مردم و نه بازار و نه مسجد و نه روحانیت و نه دانشگاه، هیچ یک را به حساب نمی‌آوردند؛ اینها چیزی نمی‌دانستند اینها را و بزرگ‌تر خطای اینها همین بود که ملت را چیزی نمی‌دانستند... (همان: ج ۱۱، ۱۲۸)

بنابراین، درمی‌یابیم که در نگاه امام خمینی، نوع نگرش ما و اهداف و جهت‌گیری‌های ما نسبت به سیاست، تعیین‌کننده مفهوم و محتوای آن است. بر همین اساس، سیاستی که بر اساس نگرش مادی‌گرایانه محض و منفعت‌طلبی فردی یا گروهی به وجود می‌آید، سیاستی است شیطانی و چنین سیاستی در اساس باطل است؛ زیرا رو به سوی بطالت و گمراهی دارد

و از حق و حقیقت به دور است و ابتدای آن بر نگرش فردگرایانه محض و به دور از سود و مصالح عمومی، امری واضح و مبرهن است. چنین سیاستی در نگاه حکیمان مسلمان نیز به سیاست ضاله یا جاهلیه یا سیاست رذیله و جز آن معروف شده است، چرا که یا مبتنی بر جهل است یا مبتنی بر آگاهی ناقص و لذا ضلالت و گمراهی و این هر دو از مظاهر شیطانی نگرش و کنش می‌باشد و سیاست حاصل از آن نیز شیطانی، و فاسد، ناروا و پلید است و چنین سیاستی، یعنی سیاستی که مبتنی بر دروغ و تزویر، عوام‌فریبی، خیانت، استبداد و دیکتاتوری باشد، هیچ جایگاهی در اندیشه و سیره امام خمینی ندارد؛ زیرا غیراسلامی و مورد غضب مردم و خداست و جایگاه متولیان و حامیان آن نیز دوزخ و آتش سوزان جهنم است.

سیاست حیوانی یا سیاست این‌جهانی

دومین نوع سیاست یا دومین برداشت رایج در جوامع امروز از سیاست، در نگاه امام خمینی، سیاست این‌جهانی یا حیوانی است که هرچند در معیارها و اصول و اهداف خود صحیح است و از دروغ، نیرنگ، عوام‌فریبی، سلطه ناروا، استبداد و دیکتاتوری و تزویر به دور است و خیر و صلاح افراد ملت را در نظر دارد، ولی با توجه به در نظر گرفتن بعد جسمانی و مادی وجود انسان، سیاستی حیوانی و جسمانی تلقی می‌گردد. در این نوع سیاست، جنبه‌های مثبت این‌جهانی وجود دارد و هدف آن، تأمین مصالح عمومی و اجتماعی است، ولی توجهی به بعد روحانی و معنوی وجود انسان و تأمین سعادت او در جهان آخرت که سعادت راستین است، ندارد. بنابراین، در پی تأمین سعادت محض این‌جهانی در قالب رفاه، راحتی، امنیت محض و امثال آن است. چنین سیاستی خوب است، اما مطلوب امام خمینی نیست. او در بیان این نوع سیاست می‌فرماید:

ما اگر فرض کنیم که یک فردی هم پیدا بشود که سیاست صحیح را اجرا کند، نه به آن معنای شیطانی فاسدش، یک حکومتی، یک رئیس‌جمهوری، یک دولتی، سیاست صحیح را هم اجرا کند و به خیر و صلاح ملت باشد، این سیاست، یک بُعد

از سیاستی است که برای انبیا بوده است و برای اولیا و حالا برای علمای اسلام.
(صحیفه امام، ۱۳۷۸: ج ۱۳، ۴۳۱ و ۴۳۲)

بنابراین، نگاه تک بعدی به انسان، دیدن انسان در قالب حیوان است و تدارک برنامه برای انسان با این نگاه، سیاست و مشی حیوانی است؛ چرا که اگر حیوان تحت تربیت هم قرار گیرد، باز هم حیوان است؛ تنها بهتر و خوب تر رشد می کند؛ مثلاً زودتر چاق می شود یا بیشتر شیر می دهد یا برای بارکشی و سواری، آماده تر و قوی تر می شود. پس به جنبه حیوان بودن او چیزی اضافه نمی گردد. اگر به انسان نیز نگاه مادی شود، بعد حیوانی او مورد توجه قرار می گیرد و بهتر و خوب تر یا به روش صحیح زندگانی می کند و بعد مادی وجود او رشد می یابد که در این صورت، فقط استعدادهای مادی اش شکوفا می شود. به تعبیر امام خمینی، سیاستی که در این مسیر تحقق می یابد، سیاست صحیح است، ولی مطلوب و مورد پسند ما نیست. زیرا انسان و جامعه با حرکت تک بعدی و مادی محض، بهبود پیدا نمی کند و انسان با چنین نگاهی، انسان نمی شود و این، بدان خاطر است که انسان یک بعد ندارد. به عبارتی دیگر، انسان فقط یک حیوانی نیست که خوردن و خوراک، همه شئون او باشد.

بنابراین، در این نگرش، انسان موجودی دو بعدی و دو ساحتی است، به گونه ای که ساحتی از او جنبه مادی دارد که بر جسم او قرار گرفته و ساحت دیگرش، جنبه معنوی دارد که در روح او تعبیه شده است و بین این دو ساحت، افتراق و جدایی نیست. بر همین اساس، در حیات این جهانی، دارای درجات، مقامات، تغییر، تحول، رشد، استعداد، جنود و حالات گوناگون است:

بدان که انسان اعجوبه ای است دارای دو نشئه و دو عالم: نشئه ظاهره ملکیه دنیویه که آن بدن اوست و نشئه باطنه غیبیه ملکوتیه که از عالم دیگر است. و نفس او که از عالم غیب و ملکوت است، دارای مقامات و درجاتی است... و از برای هر یک از مقامات و درجات آن، جنودی است رحمانی و عقلانی... و جنودی است شیطانی و

جهلانی... و همیشه بین این دو لشکر جدال و نزاع است و انسان میدان جنگ این دو طایفه است... (امام خمینی، ۱۳۷۶، ۵)

به طور کلی، ویژگی و معیارهای سیاست این جهانی یا سیاست حیوانی عبارتند از:

۱. عاری بودن از دروغ، فریب و خدعه؛
۲. رعایت مصالح و منافع عمومی (کل جامعه)؛
۳. تمرکز بر تأمین رفاه و سعادت این جهانی افراد (از لحاظ هدف معطوف به مصالح عامه بودن)؛

۴. تأمین خواست‌های افراد (هر نوع خواسته‌ای).

چنین سیاستی صرفاً مبتنی بر عرف جامعه و خواست‌های آن و نیز در پی تأمین اهداف سکولاریستی و این جهانی است. از این رو، جزء ناقصی از سیاست حقیقی می‌باشد؛ زیرا فقط به منافع عامه و رفاه آنها توجه دارد.

سیاست الهی یا سیاست اسلامی

از دیدگاه امام خمینی، سیاست راستین، سیاست الهی یا سیاست اسلامی است که علاوه بر برخورداری از خصایص مطلوب سیاست این جهانی، بر معنویت و تأمین سعادت اخروی آنها نیز تأکید داشته باشد. امام خمینی در این باره می‌فرماید:

اجرای قوانین بر معیار قسط و عدل و جلوگیری از ستمگری و حکومت جائرانه، بسط عدالت فردی و اجتماعی و منع از فساد و فحشا و انواع کج‌روی‌ها و [تأمین] آزادی بر معیار عقل و عدل و استقلال و خودکفایی... بر میزان عدل برای جلوگیری از فساد و تباهی یک جامعه و سیاست و راه بردن جامعه به موازین عقل و عدل و انصاف... باشد. (صحیفه امام، ۱۳۷۸: ج ۲، ۴۰۵)

چنین سیاستی، مطلوب و مورد توجه کامل امام خمینی است؛ زیرا به تحقق عدل و قسط و برقراری جامعه توحیدی و دفع شرّ و فساد در جهان می‌انجامد و در بند اهداف

فردی، گروهی خلاصه نمی‌شود. این سیاست، دارای ویژگی‌ها و معیارهایی است که برخی از معیارهای اساسی آن عبارتند از:

۱. سعادت‌محور بودن (در اینجا سعادت دارای دو بعد آن جهانی یا اخروی و این جهانی یا دنیوی است و لذا سعادت حقیقی می‌باشد)؛
 ۲. نگرش کامل به انسان یا توجه به دو بعد و دو ساحت اصلی انسان، یعنی جسم و روح یا مادیت و معنویت؛
 ۳. در نظر گرفتن دنیا و آخرت انسان با هم و تلاش در جهت تأمین هر دو باهم؛
 ۴. انسانی بودن، یعنی در نظر گرفتن مصالح نوع انسان و پرهیز از قوم‌گرایی و حزب‌گرایی و جناح‌گرایی و نظایر آن؛
 ۵. عاری از فریب، دروغ، راست‌نمایی، خدعه، نیرنگ و دیگر مظاهر شیطانی؛
 ۶. رعایت مصالح دنیا و آخرت عموم انسان‌ها؛
 ۷. نفی سلطه ناروا بر مردم؛
 ۸. ابتدا بر قسط و عدل و تلاش در جهت تحقق آن؛
 ۹. پرهیز از استبداد و دیکتاتوری؛
 ۱۰. نفی هرگونه ظلم و ستم و استثمار و استعباد انسان‌ها؛
 ۱۱. اجرای حدود الهی در جامعه؛
 ۱۲. نفی تزویر و ظاهرسازی.
- به‌طور کلی، چنین سیاستی عین عدالت است و در آن دروغ و مردم‌فریبی و استبداد و تقلب و مکر هیچ جایی ندارد یا به عبارتی، از نگاه امام، همان صراط مستقیم الهی یا صراط عدل اوست: «سیاست این است که... همانی که در قرآن صراط مستقیم گفته می‌شود... یک صراط مستقیمی که از اینجا شروع و به آخرت ختم می‌شود.» (همان: ج ۱۳، ۴۳۲) امام خمینی در بیان این نوع سیاست نیز می‌فرماید:

سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر

بگیرید و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرید و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست... و این مختص به انبیاست... (همان)

به‌طور کلی، معیار امام خمینی در بیان و تفکیک این گونه سیاست از دیگر سیاست‌های ذکر شده، معنویت، پاکی و تقوا و ساختن و متحول کردن آدمیان است که هدف اساسی همه پیامبران می‌باشد و عدالت نیز همین است. ایشان در این باره می‌فرماید:

... و کم اتفاق افتد که کسی به خودی خود بتواند از این حجب بیرون آید و با فطرت اصلیه، سیر به عالم اصلی خود بنماید و به کمال مطلق و نور و جمال و جلال مطلق برسد، حق تبارک و تعالی، به عنایت ازلی و رحمت واسعه، انبیاء عظام - علیهم السلام - را برای تربیت بشر فرستاد و کتب آسمانی را فرو فرستاد تا آنها از خارج، کمک به فطرت داخلیه کنند و نفس را از این غلاف غلیظ نجات دهند و از این جهت، احکام آسمانی و آیات باهرات الهی و دستورات انبیاء عظام و اولیاء کرام بر طبق نقشه فطرت و طریقه جبلت بنا نهاده شده... (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۷۸ و ۷۹)

یا در کلامی دیگر اشعار می‌دهد:

اصلاً موضوع بحث انبیا، انسان است. همه انبیا از آدم تا خاتم موضوع بحث‌شان انسان... است؛ به هیچ چیز دیگر فکر نمی‌کنند، به انسان فکر می‌کنند برای اینکه همه عالم همه خلاصه‌اش همین انسان است... انسان اگر درست بشود، همه چیز عالم درست می‌شود... (صحیفه امام، ۱۳۷۸: ج ۱۰، ۶۷ و ۶۸)

بر این اساس، سیاست حقیقی که همان سیاست الهی و مورد قبول امام است، بر هدایت و راهبردن جامعه و تأمین مصالح کلی و عمومی انسان‌ها و حرکت آنها در مسیر فطرتشان نظر دارد که تهذیب انسان‌ها، ارشاد، راهنمایی و آموزش و پرورش استعدادهای افراد جامعه و تبلیغ دین و ابلاغ احکام الهی و اجرای آنها را دربرمی‌گیرد و امام خمینی در بیانی دیگر، آن را همراه با سیاست روحانی یاد می‌کند و سیاست روحانی را به معنای تهذیب و تعلیم احکام و فرامین الهی و آموزش و آگاه‌سازی مردم می‌داند که خاص اهل علم و دانش است و همان

سیاست بالعلم (حرانی، ۱۳۹۸ق: ۴۳۴) می‌باشد. از این رو می‌فرماید: «و علما... وقتی دیدند که اینها هستند، می‌روند مشغول کارهای خودشان می‌شوند که آن هم سیاست است، منتها سیاست روحانی». (صحیفه امام، ۱۳۷۸: ج ۱۳، ۴۳۴)

در نگاه امام خمینی هر کسی توانایی و شایستگی آن را ندارد که سیاست الهی یا همان سیاست انسانی و معنوی را در جامعه و در میان انسان‌ها تحقق بخشد، بلکه تنها عده‌ای قلیل از انسان‌ها با ویژگی‌های خاص هستند که این توانایی را در خود دارند. این گروه از افراد عبارتند از:

۱. پیامبران و رسولان الهی؛

۲. اولیا و امامان معصوم که جانشینان حقیقی پیامبر اسلام ﷺ و مایه فخر و مباهات

بشریت هستند؛

۳. به تبع دو گروه اول، عالمان و دانشمندان بیدار اسلام؛

۴. (سایر) متعهدان به اسلام.

آن رهبر فقید، در این باره معتقد است:

دیگران این سیاست را نمی‌توانند اداره کنند؛ این مختص به انبیا و اولیاست و به تبع آنها به علمای بیدار اسلام... اینکه می‌گویند شما دخالت در سیاست نکنید و بگذارید برای ما، شما سیاست‌تان، سیاست صحیح‌تان هم یک سیاست حیوانی است. آنهایی که فاسدند، سیاست‌شان سیاست شیطانی است. آنهایی که صحیح راه می‌برند، باز سیاستی است که راجع به مرتبه حیوانیت انسان، راجع به رفاه این عالم، راجع به حیثیاتی که به این عالم هست، راه می‌برند، لکن انبیا هم این عالم را و هم آن عالم را (و اینجا راه است برای آنجا) اینها هدایت می‌کنند. مردم را به این راه و آنچه که صلاح ملت است، صلاح جامعه است، اینها آنها را به آن صلاح دعوت می‌کنند و صلاح مادی و معنوی از مرتبه اول تا آخری که انسان مراتب کمال دارد. سیاستمداران اسلامی، سیاستمداران روحانی، انبیا علیهم السلام، شغلشان سیاست است. (همان: ج ۱۳، ۴۳۲)

بنابراین، برترین شاخص و معیار تمایز این نوع سیاست از سیاست صحیح، اما حیوانی، آن است که در اینجا تمام ابعاد انسان و جامعه و تمام مصالح دنیوی و اخروی او و صلاح مادی و معنوی او یا همان صراط مستقیم که صراط عدالت و قسط است، در نظر گرفته می‌شود. دیگران جز گروه‌های یاد شده، یعنی پیامبران، امامان و دانشمندان بیدار دین، توانایی اجرا و به‌کارگیری چنین سیاستی را ندارند، پس استحقاق رسیدن به آن را نیز نخواهند داشت؛ زیرا، استحقاق در سایه توانایی و قدرت به دست می‌آید و کسی که توانایی و قدرت اداره چنین سیاستی را ندارد، پس استحقاق یا اهلیت آن را نیز ندارد. افزون بر آن، امام خمینی در اینجا گروه سوم را با صفت بیدار معرفی می‌کند؛ بدین معنا که هر دانشمند یا عالم دینی نیز این توانایی را ندارد، مگر اینکه بیدار باشد و منظور از بیدار بودن، آگاهی به مسائل روز و جامعه و تعهد نسبت به آنها در قبال علم و دانش اوست، همچنان که در جایی دیگر، از علمای متعهد یاد می‌کند یا در کلامی دیگر، از تعهد به اسلام سخن می‌گوید. البته امام خمینی در کنار سه گروه یاد شده، از گروه دیگری نیز سخن به میان می‌آورد و آن، متعهدان به اسلام است:

... علما مرتبه‌شان بالاتر از این است که داخل بشوند در امور اجرایی، لکن در وقتی که افرادی باشند که آن افراد، متعهد به اسلام باشند و بتوانند کارها را روی موازین اسلامی اجرا کنند، نه اینکه اگر هیچ کس هم نباشد... مسئله این است که اگر سیاستمدارانی باشند که همان معنایی را که مسلمین می‌خواهند ولو در همین یک بعدش، ولو در همین بعد دنیایی‌اش، آنها طوری سیاست را انجام بدهند که ما استقلال‌مان و آزادی‌مان محفوظ بماند و ما به طرف شرق یا به طرف غرب کشیده نشویم؛ البته آنها بکنند، هیچ مانعی ندارد و علما هم می‌روند. وقتی دیدند که اینها هستند، می‌روند مشغول کارهای خودشان می‌شوند که آن هم سیاست است، منتها سیاست روحانی. (همان: ۴۳۳ و ۴۳۴)

سیاست و اسلام

از دیدگاه امام خمینی دین اسلام برخلاف برخی ادیان دیگر، یک دین سیاسی یا دین سیاست است؛ بدین معنا که اسلام در ظهور و پیدایش، در شکل‌گیری و ابقاء، در توسعه و گسترش، در بیان مسائل و احکام و قوانین و در مبدأ و مقصد خویش، دین سیاست - البته به معنی متعالی آن - و برای سامان بخشیدن به زندگانی آنها آمده است. دین و سیاست، در مفاهیم حقیقی و متعالی خویش به هم نزدیک، بلکه عین هم می‌شود. از این‌رو، در اسلام، دین بدون سیاست و سیاست بدون دین بی‌معناست. به‌علاوه، پرداختن به سیاست در اسلام، هم مقدم ساختن آن جهان و تأمین سعادت آن جهانی است و هم فی‌نفسه مورد رضایت و خشنودی خداوند است؛ چرا که ساختن جهان، تحقق عدل و داد در آن و تأمین زندگی دنیوی و اخروی انسان‌ها، همان رضایت خداوند و مبارزه و تلاش در راه اوست و دین و سیاست جز برای تحقق عدل در جامعه انسانی و رساندن انسان به سعادت راستین معنا ندارند. این است که امام خمینی اسلام را دین سیاست، دین هدایت و راه بردن آنها و نیز دین عدالت و تأمین سعادت آدمیان می‌داند و می‌فرماید:

اسلام دین سیاست است (با تمام شئونی که سیاست دارد) این نکته برای هر کس که کمترین تدبیری در احکام حکومتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام بکند، آشکار می‌گردد. پس هر که را گمان بر این برود که دین از سیاست جداست، نه دین را شناخته و نه سیاست را. (امام خمینی، ۱۳۹۰ق: ج ۱، ۲۳۴)

او در کلامی دیگر فرموده است: «والله اسلام تمامش سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده‌اند. سیاست مُدُن، از اسلام سرچشمه می‌گیرد.» (صحیفه امام، ۱۳۷۸: ج ۱، ۲۷۰)

امام خمینی در این باره همچنین به دلایلی چون جامعیت اسلام، جهت‌گیری دین، ابعاد سیاسی اسلام، مسجد و جایگاه و ارتباط آن با سیاست، احکام الهی و سیره پیشوایان معصوم (جمشیدی، ۱۳۸۵: ۲۱۳ - ۲۲۶) اشاره می‌کند.

بنابراین، درمی‌یابیم که از منظر امام، اسلام نه تنها دین سیاست است، بلکه تمام آن سیاست است. آمیختگی دین و سیاست در این نگاه به شدیدترین مفهوم خود و در قالب این همانی، یعنی عینیت دین و سیاست مطرح می‌شود، به‌گونه‌ای که به‌وضوح احساس می‌شود در اسلام، دین و سیاست به طور کامل یکی هستند و هیچ‌گونه افتراق و جدایی ندارند و این امر، بیان همان مفهوم سیاست به معنای هدایت انسان‌ها به سوی سعادت حقیقی است. در نگاه او، به لحاظ تاریخی، نمود تحقق کامل این‌همانی دین و سیاست، تشکیل دولت پیامبر اسلام ﷺ در مدینه النبی است. دولتی که پیامبر اکرم ﷺ با ورود به یثرب، در آنجا ایجاد کرد، دولتی کاملاً دینی قلمداد می‌شد و از نهاد حکومتی برخوردار بود؛ بدین معنا که ارکان چهارگانه دولت که عبارتند از: ۱. امت (مظهر جمعیت سیاسی)؛ ۲. مدینه النبی (مظهر سرزمین مشخص و قلمرو معین)؛ ۳. حاکمیت خدا و رسولش و مردم مسلمان (مظهر حاکمیت)؛ ۴. حکومت پیامبر (مظهر نهاد اجرایی دولت یعنی حکومت)، در نظام سیاسی مورد نظر رسول خدا ﷺ شکل گرفت. (همان: ۲۲۸)

بر همین اساس، تاریخ صدر اسلام، دین و سیاست را در قالبی واحد به جامعه ارائه کرد، به‌گونه‌ای که پیامبر اکرم ﷺ هم رهبر دینی و هم رهبر سیاسی مسلمانان بود و سیاست یکی از شئون رسالت آن حضرت به‌شمار می‌آمد. بنابراین، دولت اسلامی که به وسیله رسول خدا ﷺ در مدینه بنیان نهاده شد، بیان‌کننده آمیختگی کامل سیاست و دین، در تاریخ اسلام است. این امر، در سیره دیگر انبیا و اوصیای آنان نیز جاری بوده است. برای نمونه، حضرت داود علیه السلام و فرزندش حضرت سلیمان علیه السلام نیز حکومت تشکیل دادند. پس از پیامبر اسلام، حکومت اسلامی به وسیله خلفای راشدین ادامه یافت و سپس حضرت علی علیه السلام به احیای حکومت مطلوب و مورد نظر رسول خدا ﷺ پرداخت و این روند را امام حسن مجتبی علیه السلام در مدت حکومت خویش ادامه داد.

البته شیوه‌های استبدادی، غیرانسانی و ظالمانه برخی از حکومت‌هایی که تحت عنوان حکومت اسلامی تشکیل شدند، خود به تدریج باعث جدایی دین از سیاست گردید. این شیوه‌ها مردم و دینداران را از صحنه سیاست خارج ساخت و زمینه را برای استمرار ستم و استبداد فراهم آورد. دانشمندان شیعه نیز عموماً از حکومت‌ها فاصله گرفتند و دانش‌های انسانی موضوع خود را صرفاً فرد قرار داد و درباره آن به بحث و بررسی پرداخت. در این میان، حوزه‌های علمی و پژوهش‌های فقهی نیز نتوانستند کاری انجام دهند. از این‌رو، با محدود شدن به مسائل فردی، از بررسی مسائل سیاسی و اجتماعی و تأثیر بر جامعه بازماندند و به تعبیر امام خمینی:

برای اینکه کمی معلوم شود فرق میان اسلام و آنچه به عنوان اسلام معرفی می‌شود تا چه حد است، شما را توجه می‌دهم به تفاوتی که میان «قرآن» و کتب حدیث، با رساله‌های عملیه هست؛ قرآن و کتاب‌های حدیث که منابع احکام و دستورات اسلام است، با رساله‌های عملیه که توسط مجتهدین عصر و مراجع نوشته می‌شود، از لحاظ جامعیت و اثری که در زندگانی اجتماعی می‌تواند داشته باشد، به کلی تفاوت دارد... (امام خمینی، ولایت فقیه: ۱۱)

همچنین امام در وصیت‌نامه خود با اشاره به اوضاع زمان رژیم پهلوی می‌نویسد: «اگر کسی دم از حکومت اسلامی برمی‌آورد و از سیاست... سخن می‌گفت، گویی بزرگ‌ترین معصیت را مرتکب شده؛ و کلمه «آخوند سیاسی»، موازن با آخوند بی‌دین شده بود و اکنون نیز هست». (صحیفه امام، ۱۳۷۸: ج ۲۱، ۳۹۵)

از دیدگاه امام، یک گروه بیش از بسیاری از گروه‌های دیگر در تحقق جدایی دین و سیاست در اسلام ایفای نقش کرده‌اند که همان روحانیون بی‌خبر از اسلام، دنیاپرست و مقدس‌مآب هستند. اینها اسلام را به‌گونه دیگری - غیر از آنچه در حقیقت هست - معرفی کرده‌اند و می‌کنند و شکل ناقصی از دین ارائه می‌دهند تا از این طریق، خاصیت سیاسی و انقلابی آن را از اسلام بگیرند. به بیان امام خمینی:

و شکل ناقصی که در حوزه‌های علمیه عرضه می‌شود، برای این منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلام را از آن بگیرند و نگذارند مسلمانان در کوشش و جنبش و نهضت باشند، آزادی‌خواه باشند، دنبال اجرای احکام اسلام باشند، حکومتی به وجود بیاورند که سعادت‌شان را تأمین کند؛ چنان زندگی داشته باشند که در شأن انسان است. (امام خمینی، ولایت فقیه: ۱۰)

سیاست و حکومت

سیاست الهی به دور از دروغ و فریب و تزویر، روش منطقی تحقق حکومت عدل و انسانی در جامعه است. بر همین اساس، از دیدگاه امام خمینی همه پیامبران الهی، برای تحقق حکومت عدل و انسانی مبعوث شدند و چنین حکومتی عین سیاست یا عدل سیاست است. امام خمینی در بیانی روشن، این مسئله را این‌گونه مطرح می‌سازد:

مسئله، مسئله حکومت است، مسئله، مسئله سیاست است، حکومت عدل سیاست است، تمام معنای سیاست است... این سیاست و این حکومتی که عجین با سیاست است، در روز عید غدیر برای حضرت امیر ثابت شد. (صحیفه امام، ۱۳۷۸: ج ۲۰، ۱۱۳)

چنین مسئله‌ای بیانگر این است که ضرورت دارد دین اسلام به عنوان آخرین دین الهی، دارای نظام جامع فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی باشد. در نظام سیاسی اسلامی یا نظام امامت، حکومت دارای دو وظیفه عمده و اساسی است: یکی، اجرای احکام الزامی مبتنی بر وحی و عقل و دیگری، تحقق مصالح مردمی و اجرای قواعد تصویبی امت. به عقیده امام خمینی، پس از پایان عصر نبوت، رسالت‌رهای بشر، راهنمایی امت و تشکیل حکومت، بر عهده پیشوایان معصوم است و در دوران غیبت امام معصوم علیه السلام، این وظیفه بر عهده فقهای شایسته، عادل، باتقوا و به دور از دنیا پرستی، یعنی علمای واجد شرایط است. به‌طور کلی، در این نگرش، اسلام و سیاست اسلامی، پدیده‌ای الهی است که با به کار بستن آن، سعادت آدمیان را در دنیا و آخرت، به بالاترین وجه تأمین می‌کند و قدرت آن را دارد که قلم سرخ بر استبداد و دروغ و تزویر، عوام‌فریبی، ستمگری‌ها و چپاولگری‌ها، فسادها و تجاوزها بکشد و انسان‌ها را به کمال مطلوب خود برساند و مکتبی است که بر خلاف مکتب‌های غیرتوحیدی، در تمام شئون فردی، اجتماعی، مادی، معنوی، فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی، دخالت

و نظارت دارد و از هیچ نکته‌ای - هر چند بسیار ناچیز - که در تربیت انسانی، جامعه، پیشرفت مادی و معنوی نقش دارد، فروگذار نکرده و موانع و مشکلات سر راه تکامل را در اجتماع و فرد گوشزد نموده و در رفع آنها کوشیده است. (ر.ک: همان: ج ۲۱، ۴۰۲)

دین اسلام به لحاظ سیاسی، جوامع و انسان‌ها را در همه ابعاد بدون تشبیه به دروغ و خدعه، استبداد و دیکتاتوری، عوام‌فریبی و توطئه‌های فریبنده، به اداره و تمشیت حکومت سالم هدایت و راهنمایی می‌کند و سیاست نیز در معنای تحریف نشده‌اش جز این نیست. حکومت اسلامی، اقتصاد در جوامع را سالم و بدون وابستگی، با رعایت نفع همگانی و رفاه همه مردم، بارور می‌کند و زمینه را برای رشد و توسعه همه جانبه فراهم می‌آورد. به همین دلیل امام خمینی اسلام را دین سیاست می‌داند و می‌گوید: «اسلام سیاست است، حقیقت سیاست است... این نماز جمعه... یک اجتماع سیاسی است...». (همان: ج ۱۰، ۱۲۵)

از منظر امام خمینی، یک مسئله مهم در سیاست، شرایط زمامدار و فرمانروای حکومت است. به رهبری حکومت در اسلام، امامت گفته می‌شود و امام کسی است که هدایت ملت و حکومت را در جهت مقاصد و مصالح اسلام و جامعه بر عهده دارد. از جمله شرایط اساسی زمامدار جامعه: نداشتن سوابق مشکوک، شناخت صحیح هویت جامعه و آرمانهای اساسی آن در تمام ابعاد مادی و معنوی، تقوا، صداقت، قدرت رهبری و اداره امور و استقامت در مبارزه است. از دید امام خمینی، امام، رهبری معنوی و سیاسی جامعه را بر دوش دارد و:

امام به معنی پیشوا و کسی که جمعی را در جهتی هدایت و رهبری می‌کند، و امام بیان‌کننده خطمشی شیعه و حزب‌الله و رهبری‌کننده این تشکیلات بزرگ فراگیر است که تمامی وظایف آنان را از قرآن و سنت پیامبر اسلام در زمان‌های مختلف و شرایط مختلف، اجتهاد و استنباط می‌کند و به آنان ابلاغ می‌نماید. (همان: ج ۵، ۴۰۸ و ۴۰۹)

در این نگرش، مردم نیز دارای جایگاه خاص خود هستند و نه تنها حکومت بر آرا و خواست آنان مبتنی است، بلکه روابط متقابل زمامدار و مردم، بر محور مصالح متقابل، شئون، حقوق و تکالیف متقابل شکل می‌گیرد. از آنجا که حکومت اسلامی، متکی به وحی الهی و آرای مردم است، رابطه متقابل حکومت و ملت، به استثمار، استبداد و دیکتاتوری، مخالفت و

سرانجام شورش و انقلاب مردمی تبدیل نخواهد شد؛ چرا که اگر بالاترین مقام نظام، یعنی رهبر حکومت اسلامی، برخلاف دستورات الهی عمل کند، هر فردی از افراد ملت، حق استیضاح و انتقاد از او را دارد و در صورتی که جواب وی قانع‌کننده نباشد و از عدالت عدول کرده باشد، از منظر امام خمینی، خود به خود از زمامداری معزول است؛ زیرا حکومت و زمامداری در اسلام، یک تکلیف و وظیفه الهی است و قصور زمامدار در انجام وظایف محوله، باعث سلب اختیارات و اگذار شده به او می‌شود. امام خمینی در این باره می‌فرماید:

اساساً حکومت کردن و زمامداری در اسلام، یک تکلیف و وظیفه الهی است که یک فرد در مقام حکومت و زمامداری، گذشته از وظایفی که بر همه مسلمین واجب است، یک سلسله تکالیف سنگین دیگری نیز بر عهده اوست که باید انجام دهد. حکومت و زمامداری در دست فرد یا افراد، وسیله فخر و بزرگی بر دیگران نیست که از این مقام بخواهد به نفع خود، حقوق ملتی را پایمال کند. هر فردی از افراد ملت حق دارد که مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و به او انتقاد کند و او باید جواب قانع‌کننده بدهد و در غیر این صورت، اگر بر خلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است و ضوابط دیگری وجود دارد که این مشکل را حل می‌کند. (همان: ج ۵، ۴۰۹)

بنابراین، سیاست اسلامی، حکومتی را مطرح می‌سازد که در آن، نه شیوه استبدادی و دیکتاتوری حاکم است تا آرا و تمایلات نفسانی یک شخص را بر سراسر جامعه تحمیل کند و نه آن شیوه حکومتی که یک گروه خاص برای تمام افراد جامعه قوانین وضع کنند. پس حکومت اسلامی، نظامی است ملهم و منبعث از وحی الهی که در تمام زمینه‌ها، از قانون الهی مدد می‌گیرد و هیچ‌یک از زمامداران، حق استبداد و خودرأیی و دروغ گفتن به مردم و عوام‌فریبی ندارند. همچنین تمام برنامه‌هایی که در عرصه زمامداری جامعه و شئون و لوازم آن، برای رفع نیازهای مردم به اجرا درمی‌آید، باید بر اساس قوانین الهی و خواست آنان باشد. این اصل کلی، حتی درباره اطاعت از زمامداران و متصدیان امر حکومت نیز جاری و ساری است. امام خمینی به این امر تأکید می‌ورزد و می‌فرماید: «اسلام حکومت‌ها را موظف به خدمت کرده است... حکومت‌ها در خدمت مردم باید باشند». (همان: ج ۸، ۸۶ و ۸۷)

در نتیجه، در نگاه امام خمینی حکومت اسلامی که او آن را در قالب جمهوری اسلامی

عرضه کرد و جز آن را نپسندید از مردم و خواست مردمی جدا نیست: «و حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش... از ضرورت‌های جمهوری اسلامی است». (همان: ج ۷، ۱۶۷)

نتیجه‌گیری

امام خمینی بر مبنای باور خود به توحید و عدل وجودی سیاست را امری انسانی، متعالی و معنوی، یعنی از مقوله ارزش‌ها و فضایل دانسته است و آن را همان هدایت و راه بردن انسان‌ها به سوی کمال راستین و سعادت حقیقی که سعادت دوجبهانی است، می‌داند. در این دیدگاه، سیاست، فی‌نفسه نیک است؛ زیرا دارای جهت‌گیری به سوی خیر و کمال و فضیلت و سعادت است. پس نمی‌تواند با دین بی‌ارتباط باشد؛ یعنی طبیعت آن، با دین، همراه و همگام است، به گونه‌ای که این دو، از این‌همانی برخوردارند. سیاست حقیقی، معنویت و هدایت است، نه جز آن. از این‌رو، اگر با خواست‌های محدود و این‌جهانی محض محدود گردد، دیگر متعالی نیست، بلکه حیوانی است؛ چرا که در این نگرش، به انسان به دید یک حیوان نگریسته می‌شود؛ یعنی در این دیدگاه، با یک چشم به انسان نگاه می‌شود. از این‌رو، انسان موجودی تک‌بعدی به نظر می‌آید که فاقد معنویت است، هرچند هدف در اینجا، تأمین نیازهای مردم و همراهی و همگامی با آنان است، به گونه‌ای که به آنان خیانت نمی‌شود، دروغ گفته نمی‌شود و نیز سلطه استبدادی، بر آنها تحقق نمی‌یابد.

حال اگر در اداره امور عمومی و حکومت بر مردم، خواست‌های نفسانی حاکمان مسلط شود و سیاست با دروغ، فریب، نیرنگ، ناراستی و راست‌نمایی درآمیزد و رهبران با مردم صداقت نداشته باشند و هدفشان نه مردم که قدرت خود باشد، این دیگر خوی شیطان و سلطه شیطان است و اگر سیاستش بنامیم، سیاستی شیطانی است که آمیخته با حرام است. این حرام می‌تواند دروغ باشد یا عوام‌فریبی یا تزویر یا استبداد و دیکتاتوری یا بدتر از همه، بیداد و ستم. این نوع سیاست، مطلوب هیچ یک از ابنای بشر نبوده است و نیست. این سیاست تنها خواست شیطان و اولیای شیطان است.

امام هرگز بر این مسئله که سیاست عبارت از نیرنگ، تقلب، کلاهبرداری، پدرسوختگی و جز آن است، صحنه نمی‌گذارد، بلکه آنها را به‌شدت نهی می‌کند. این در حالی است که بسیاری از افراد - به‌ویژه در درون حوزه‌های علمیه، روحانیون و برخی از جناح‌های سیاسی - دین را از سیاست جدا می‌دانستند. در دیدگاه این افراد، مصادیق و تعاریف مختلف سیاست در هم آمیخته شده است و در حقیقت، بسیاری از آنها که خود را اهل معنویت و پاکی‌ها می‌دانستند، برای سیاست، معادلی جز نیرنگ و فریب نمی‌یافتند. حتی جلوه‌های دیگر این کلمه را نیز مطرود می‌دانستند.

فهرست منابع و مآخذ

۱. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه، بیروت، دار صادر، ۲۰۰۰م.
۲. ابن منظور، جمال‌الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
۳. ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
۴. افلاطون، مجموعه آثار، ترجمه محمدحسن لطفی، ۸ جلدی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۵.
۵. جر، خلیل، فرهنگ عربی - فارسی (ترجمه کتاب المعجم العربی الحدیث)، ترجمه حمید طبیبیان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۶. _____، لاروس: المعجم العربی الحدیث، اسهم فی تحریر القسم اللغوی منه محمد الباشا و هانی ابومصلح، باریس، مکتبه لاروس، ۱۹۷۳م.
۷. جمشیدی، محمدحسین، اندیشه سیاسی امام خمینی، تهران، انتشارات پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵.
۸. حرانی، ابو محمد حسن بن شعبه، تحف العقول، ترجمه علی‌اکبر غفاری، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۹۸ق.
۹. خمینی، روح‌الله، المکاسب المحرمه، ۲ جلدی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.
۱۰. _____، تفسیر سوره حمد، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶.
۱۱. _____، شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶.
۱۲. _____، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶.
۱۳. _____، شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام

خمینی، ۱۳۷۸.

۱۴. _____، *کتاب البیع*، ۵ جلدی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی،

۱۳۷۹.

۱۵. _____، *تحریر الوسیله*، النجف الاشرف، مطبعه الاداب، ۱۳۹۰ ق.

۱۶. الزبیدی، محمد مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دار الفکر، بی تا.

۱۷. *صحیفه امام*، ۲۲ جلدی، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.

۱۸. *صحیفه نور*، ۲۱ جلدی، تهران، مرکز اسناد فرهنگی وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱ به بعد.

۱۹. صدر، سید محمدباقر، *فدک فی التاریخ*، تهران، مؤسسه البعثت، ۱۴۰۴ ق.

۲۰. طریحی، فخرالدین بن محمد، *مجمع البحرین*، محقق سیداحمد حسینی و محمود عادل،

تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷.

۲۱. غزالی، ابوحامد محمد، *احیاء علوم الدین*، ۸ جلدی، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به

کوشش حسین خدیو جم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.

۲۲. فارابی، ابو نصر، *السیاسه المدنیه*، ترجمه حسن ملکشاهی، تهران، سروش، ۱۳۷۶.

۲۳. _____، *فصول متزعه*، تحقیق فوزی متری نجار، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۷۱ م.

۲۴. _____، *آراء اهل المدینه الفاضله*، تحقیق البیر نصری نادر، بیروت، دارالمشرق،

۱۹۹۱ م.

۲۵. _____، *تحصیل السعاده*، قدم له وعلق علیه و شرحه علی بو ملحم، بیروت، دار

و مکتبه الهلال، ۱۹۹۵.

۲۶. مگی، براین، *مردان اندیشه*، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۸.

۲۷. یاسپرس، کارل، *کنفوسیوس*، ترجمه احمد سمیعی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۳.